



شهید سهراب مصطفایی

شهید سهراب مصطفایی معلم ایلامی که به‌عنوان نخستین معلم شهید انقلاب اسلامی معروف است، در سومه آبان ۵۷ در تظاهراتی در لرستان بر اثر شلیک گلوله یک هواپاکی به شهادت رسید. مردم در اندک زمانی فرد ساواکی را به هلاکت رساندند.

شهید محمد طالبیان

شهید گمنام و جاویدالاکثر دیگر از جامعه فرهنگی که هنوز مهمان ویژه حضرت زهر(را) است، شهید محمد طالبیان می‌باشد.

پس در دوران طاعفوت مبارزات گسترده‌ای با رژیم ستشماشعی داشت. همزمان با تدریس با راهاندازی انجمن ضدبهائیت به مقابله با افکار منحرف بهائیان پرداخت. همچنین به هدایت و رهبری گروه انقلابی ابوذر نهلوند پرداخت که مشی آن مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه بود.

اسنوه مقام و ایثار مردم نهلوند در سال ۱۳۵۲ به دست نیروهای امنیتی رژیم شاهنشاهی دستگیر و پس از تحمل شش ماه شکنجه به ۱۵ سال زندان محکوم شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد و مسئولیت‌های متعددی در آموزش‌پرورش، وزارت کشور و سازمان‌های دیگر برعهده گرفت.

پس از آغاز جنگ تحمیلی در جبهه‌ها حضور یافت و تا آخرین روزهای جنگ از دین و مپهن دفاع نمود. در سال ۱۳۷۰، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به پایگاه منافقان کوردل در منطقه عمومی خاقلین حمله کرد و با نابودی این پایگاه، ضدانقلابیون مستقر در آن را به هلاکت رسانده یا متواری کرد تا مردم ساکن در مناطق مرزی از شرارت‌های آنها در امان باشند. محمدطالبیان در این عملیات در ۱۲ فروردین ۱۳۷۰ به دست منافقان به شهادت رسید.

در جایگاه رفیع این شهید بزرگوار همین بس که مقام معظم رهبری در دیدار با برگزارکنندگان کنگره شهدای استان همدان از او به نیکی یاد و بر ضرورت گرامیداشت یاد این مرد زحمتکش و مبارز واقعی تأکید نمودند.

شهیده زهرا امادج

معلم شهیده زهرا مداح در سال ۱۳۶۶ به حج رفت. در سفر حج بارها به دوستانش گفته بود که آرزو دارد خادمه حضرت زهر(اس) شود و در محل اقامت مکه از هر نوع کمکی به زائرین دریغ نمی‌نمود. در ۹ مرداد ۱۳۶۶، در فاجعه جمعه خونین مکه، در راهپیمایی برالت از مشرکین در مکه معظمه توسط عمال سعودی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در پی اصابت باتوم به سر و مسمومیت ناشی از گاز شیمیایی به شهادت رسید.



شهید صلاح پورمیدانی

شهید صلاح پورمیدانی در سال ۱۳۳۶ در جوار مرقد مطهر سیدالشهدا حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) دیده به جهان گشود.

سپاه دانش عازم نظام وظیفه گردید. بعد از انقلاب به خدمت آموزش‌پرورش درآمد و آموزگاری در بخش محروم ششرا، مسئول امور تربیتی و معاون آموزش- وپرورش شرا، مسئول واحد امور دانش‌آموزی امور تربیتی استان همدان و مربی پرورشی در دبیرستان شریعتی همدان را در کارنامه دارد.

او معلم قرآن، قاری قرآن و در عین حال عارفی عامل به قرآن بود و کلاس‌های متعدد قرآن در جبهه، محل سکونت و محل کار برگزار نمود.

در سال ۶۵ در شلمچه و در کربلای ۵ به شهادت رسید و پیکرش ۸ سال بعد به وطن بازگشت. ارادت‌ی خاصی به اهلبیت عصمت و طهارت وپیژه سسرو و سالار شهیدان حضرت حسین(علی‌علی‌ع) داشت. در وصیتنامه‌اش تأکید نموده است که: جبه فرزندانم بگویند که... معلم او ایدرتا[حسین(ع) بوده است».

شهید رضا ملایی

فرهنگی بازنشسته حاج رضا ملایی نخستین

یکی از بچه‌های لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) می‌گفت:

در گردان ما برادری بود که عادت داشت پیشانی شهدا را بپوسد. هنگام عملیات هم موقع خداحافظتی و وداع اگر پیشانی زرمندهای را می‌پوسید، بچه‌ها می‌پهیدند که او رفتنی است و پرواز خواهد کرد.

گویا آن نورانیت را در چهره‌هاشان دید.

وقتی شهید بود، بچه‌ها تصمیم گرفتند به تلافی آن همه محبت، پیشانی او را غرق بوسه کنند، پارچه را که کنار زدیم، نقش بی سر او دل همه را آتش زد.

روحانی شهید عماد چوبکی (کاظمینی) در روز تاسوعا مورخ دوازدهم خرداد ماه سال ۱۳۴۲ در شهر بغداد پایتخت کشور عراق و در محله‌ای به نام «مرهه» دیده به جهان گشود.

عماد کودکی را در ناز و نعمت و در محیط خانهای گرم و با آرامش کامل گذرانده اما از آنجا که خانواده وی از شیعیان ایرانی متبع عرق بودند از آنجا اخراج شدند و در تهران اقامت کردند.عماد در دوران کودکی و دبستان با اینکه به زبان فارسی آنچنان مسلط نبود اما از شاگردان ممتاز مدرسه شناخته شده و همیشه مورد تشویق اولیا، مدرسه و خانواده قرار می‌گرفت.

عماد در کودکی همیشه برای اقامه نماز مغرب و عشاء همراه بزرگ‌ترها به مسجد تاریخی بُرثاا در بغداد می‌رفت. این حضور علاوهر زبارت‌های مکرر کاظمین، کربلا، نجف و سامرا بر روح پاک وی تأثیر عمیقی گذاشته بود که گویانای که علی‌رغم جحاکم بر محیط زندگی او در بغداد که اکثرآ اهالی محل به سفرهای اروپایی می‌رفتند و وضعیت حجاب مناسبی نداشتند، توانسته بود خود را حفظ کند.

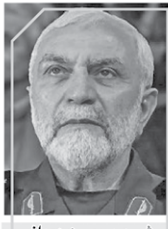
عماد در نوجوانی و قبل از وقوع انقلاب اسلامی در ایران با حوزه علمیه نیز در ارتباط بود و از کتب مذهبی و سلسله جلسات دروس آنجا به صورت مکتبانه‌ای استفاده می‌کرد. در تظاهرات و راهپیمایی‌های انقلاب باز وجود اینکه



شهید اوداردو آنیلی



شهید حسن شاطری



شهید حسین فعدانی



شهید حسن فخری‌زاده



شهید صیاد شیرازی



شهید محسن حججی



شهید سیدمحمدباقر حکیم



شهید غداد عقیقه

مقاومت در فضای مجازی

من امشب شهید میشم!

حمید داوودآبادی، نویسنده و جانباز دفاع مقدس در صفحه شخصی‌اش در فضای مجازی نوشت:

یکشنبه شب ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱

عملیات «الی بیت المقدس»

تیپ/انفج اشرف

گردان ۲ ثامن‌الامنه

بخشی از جادهٔ خرمشهر دست عراقی‌ها مانده بود. «احمد کاظمی» (سردار وشهید ۲۰سال بعدا) فرمانده تیپ، برآپمان سخترانی کرد و از ادامهٔ عملیات گفت. سوار وانت توپوتاها به پشت خاکریز جادهٔ خرمشهر رفتیم.

ساعات ۱۰ شب بود.خودم را روی خاکریز ول کرده بودم. مثلا استراحت می‌کردم. چشماتم راسته بودم ولی خواب نبودم.

سمت راستم، «سیدمحمود میرعلی اکبری» در سینه‌کش خاکریز دراز کشیده بود. جلوبش، محسن که خیلی باهاش رفیق بود، نشسته و چمناش فقط به سیدمحمود خیره بودند.

ناگهان سیدمحمود از جا پریدروکرد به من و درحالی که حالیت می‌طلبید، خداحافظی کرد!

نه فقط با من، باهر کسی دور و برش بود.باحسن که رویوسی کرداو بمهوت و وحشتزده نگاهش کرد:

چی شده محمود... چرا اینجوری میکنی؟

چیزی نشده... من باید برم.همین

باید بری؟ کجا؟

خب معلومه... وقتم تمومه

-وقت چی تمومه؟

-ببین من محسن جون... من امشب شهید میشم...وقت رفتهه می‌فهمی؟

این را که گفت، محسن زد زیر گریه.

سیدمحمود دست در جیب پیرانش کرد، کاغذی را درآورد، آن را به محسن داد و گفت:

-این وصیتنامهٔ منه... این رو بده به مادرم.

محسن گریه‌اش شدیدتر شد.باحق هق گفت:

-آخ- از کجا معلوم من شهید نمیشم که میدی به من؟

سیدمحمود خندید و گفت:

-تو کاریت نباشه... فقط این رو بده مادرم.

رفتند درآغوش هم و زار زار گریستند.

اشک منم درآمدسمی کردم خودم را کنترل کنم و به خودم بقیولانم که سیدمحمود احساساتی شده!

در شائۀ جادهٔ خرمشهر حرکت می‌کردیم، عراقی‌ها که روی خاکریز (چندمتر بالای سر ما) مستقر بودند، با تیربارهای ضدهوایی، روبه سینه و صورت بچه‌ها شلیک می‌کردند. گلولهٔ ضدهوایی که مستقیماً می‌خورد توی صورت یا سینه نفر جلویی، فقط باید می‌نشستی زمین که تکه‌های بدنش رویت نیاشدا!

شاید گلولهٔ بعدی صورت تورا متلاشی کند.

شایدهم مثل...

ساعتی بعد «امیر محمدی» (فرماندهٔ دسته که دوروز بعد شهیدشد) برآتش وحشتناک تیربار، ضدهوایی و انفجار نارنجک و خمپاره‌های مگربار، آمد کنارم و گفت:

-ببینم، این پسر محسن کجاست؟

-همین دور و برهاست، چطورمگه؟

آروم در گوشم گفت:

-رفیق جون جونیش شهید شد...

باتعجب پرسیدم: کی؟

که گفت:سیدمحمود میرعلی اکبری.

هیسسسس! دیگه تیرسید چی شد ومن چیکار کردم و...فقط بدویند ۴۰ ساله ار دیبهبشت ماه، با خاطرهٔ شهادت سیدمحمود، چشانه‌اش گرمی‌ان،امیر محمدی،رضا علینواز و...جان می‌دهم، می‌سوزم، باز زنده می‌شوم تا سال بعد!

سیدمحمود در مشهد اردهال کاشان، کنار دورادر شهیدش سیدمجتبی و سیدمحمدرضا خفته است.

روایت صدنانه‌ای

دختر یا پسر؟

ابوالقاسم محمدرزاده



بعد از چند ماه انتظار اومد خونه. خواستم بهش خبر بدم بابا شده. اما فرصت حرف زدن نداد و رفت سراسر کارهای لشکر و اعزام نیرو. شب هم خسته‌تر شد اصبح اومد خونه، ولی خیلی تو فکر بود. گفت:

چیه محمودجان تو فکری؟ به چی فکر می‌کنی؟ گفت:

- تو فکر بچه‌هام. خوشحال شدم. تو فکر بچه‌ها! کسودم بچه‌ها؟ هنوز که بچه‌ای تو کار نیست. گفت:

- تو فکر بچه‌های لشکرم.

انگار آب سردی روی بدنم ریخت. با ناراحتی رفتم خوایدم. داشتم آروم آروم گریه می‌کردم که به آرومی گفت:

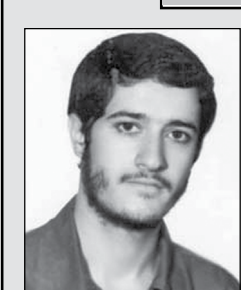
- فاطمه جان خوابیدی؟ گفتی: نه، دارم می‌خوابم. گفت:

- چرا امشب ساکتی؟ گفتی: چی بگم. گفت:

- بگو ببینم! دختر دوست داری یا پسر؟

خودمو جمع و جور کردم. جواشو دادم. اون شب خیلی با هم حرف زدیم تا خیالش ازما راحت نشده بود نتخوابید. اصلا فکر نمی‌کردم کاوه! لایه‌لای کارایی که برای جبهه می‌کنند، با اون همه فکر و خیالی که داره به من و بچه هم فکر کرده باشه. اون شب راحت‌تر از همیشه خوابیدم.

یک شهید. یک خاطره



مجلس تازه گرم شده بود که آقا داماد غییش زدا! انکار که آب شده و رفته بود توی زمین! از همه بیشتر، عروس خانم نگران و البته متعجب شده بود یک نفر گفت: «آقا محسن رفت مسجد تا نماز بخونه».

همان‌ها در حال رفتن بودند که محسن پیدایش شد! انگار نه انگار اتفاقی افتاده! کنار عروس نشست و آهسته توی گوشش گفت: «شب جمعه‌سه، بیا با هم دعای کمیل بخونیم».

این بود که در اولین شب زندگی مشترکشان، اولین دعای کمیل دو نفره را خواندند. **خاطره‌ای از شهید محسن علیان نجف‌آبادی**

راوی: مادر شهید

ترور کشور هستند. یادی می‌نمایم از چند تن از این شهدا.

معلمان شهید جواد مالکی قمی و عین‌الله صادقی نیارکی از جمله ۷۲ یار شهید آیت‌الله بهشتی هستند که در جریان بمبارگذاری دفتر حزب جمهوری اسلامی در دفتر تیر ۱۳۶۰ به همراه شهید بهشتی به شهادت رسیدند.

شهید محمد نامدار مرادی آموزگار روستایی در میروان و معلم مدارس شهرهای میروان و سنندج در ۴ اسفند ۱۳۶۰، توسط عوامل وابسته به قدرت‌های استکباری در مقابل دبیرستان محل کارش به شهادت رسید.

معلم شهید محمد اسلامی مسئول گزینش اداره آموزش‌وپرورش شهرستان سرپاز در ۳ آبان ۱۳۹۱، شهید جواد نوروزی معلم روستای حیط در جنوب سیستان و بلوچستان در ۲۶ فروردین ۱۳۹۲، معلم شهید رضا سرسگری از فرهنگیان استان سیستان و بلوچستان در ۲۹ مهر ۱۳۹۲ و شهید عیسی شهرکی‌زاد معلم بومی ساکن در روستای نصیرآباد شهرستان سرپاز در ۱۱ دی ۱۳۹۲ توسط ضدانقلاب و اشترار مسلح به شهادت رسیدند.

شهیده معلم فاطمه صفری جعفری در دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۶۱ در نماز جمعه یزد در جریان ترور شهید آیت‌الله صدوقی بر اثر انفجار نارنجک توسط منافقین کوردل به شهادت رسید.

معلم شهید رضا آقاجانی یکی از شهدای روز عاشورای سال ۱۳۷۲ در حادثه انفجار بمب در حرم امام رضا(ع) است.

شهیده سیمین ترسایی شش سال در نهضت سوادآموزی منطقه محروم چاپهار مشغول به خدمت شد و در حادثه تروریستی تاسوای حسینی چاپهار که طی آن دو عامل تروریست انتحاری خود را در میان جمعیت عزادار منفجر کردند، در ۲۴ آذرماه ۱۳۸۹ به همراه ده‌ها عزادار به شهادت رسید.

شهید دیگر تاسوای خونین چاپهار، شهیده معلم سکینه سنگدل است که قصد شیر دادن نوزادش را داشت که ناگهان انفجار رخ داد و سکینه سنگدل و فرزند دو ماهه‌اش ثنا پدل به شهادت رسیدند.

شهیده هایله اکبریان معلم نهضت بود که از روستایی در لرستان برای پیگیری مطالبات خود و همکاران و دانش‌آموزانش در سال ۱۳۹۶ به ساختمان مجلس شورای اسلامی در تهران رفته بود که در حمله ناجوامردانه عوامل گروهک تروریستی داعش به شهادت رسید.

معلمان اینارگر

فضای مجازی سرشار است از نقل تجربیات جهادی و فداکاری‌ها و اینارگری‌های معلمان دلسوز



شهیده زهرا امادج

و زحمتکش و ازخودگذشته در لباس مقدس خدمت فرهنگی.

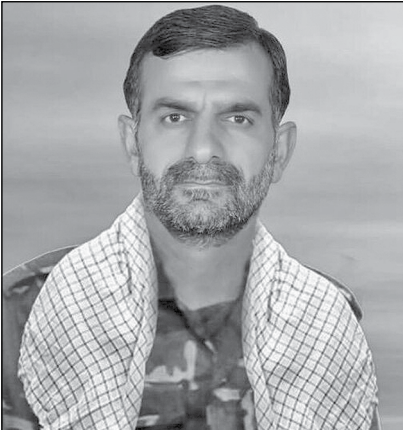
به‌عنوان نمونه آقای کاظم صفرزاده در سال ۱۳۹۲ در راه نجات جان دانش‌آموز خود به همراه سه نفر از دانش‌آموزانش در سیلاب استان لرستان گرفتار و اسمانی شد.

آقای حسن امیزداده در سال ۱۳۷۶ در آتش‌سوزی کلاس درس در اثر آتش گرفتن یخاری، تعدادی از دانش‌آموزان را نجات داد و خود دچار سوختگی شدید شد و ۱۷ مرتبه تحت عمل جراحی قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۹۱ در اثر عوارض سوختگی کشید. آقای محمودرضا اعظمی‌نسب در سال ۱۳۸۷ در جریان نجات یکی از دانش‌آموزان مدرسه در حالی که در معرض خطر سقوط تیر دروازه بر سرش بود، از ناحیه سسر ضربه دید و پس از دو روز که در کما بود، یک خدمتگزار مدرسه مظلومانه به شهادت رسیدند.

شهدای معلم مدرسه آقایان محمدهاجر خلفیان، منصور آموزش، نجفعلی ویسیان و عبدالرسول نژادصادقی و شهید خدمتگزار آقای عبدالرسول صدقی بود.

شهدای تور

بالغ بر ۱۵۸ شهید معلم داریم که در حوادث تروریستی به شهادت رسیده و جزو هفده هزار شهید



شهید قربان ججنفی



شهید محمد طالبیان

می‌کنم. ... می‌دانم شهید در منزل منتظر من است و من در خانه آرامش خاصی ندارم.»

شهدای بمباران مدرسه در جنگ تحمیلی

چهارم آبان ۱۳۶۲، موشک ۱۲ متری یعنی‌های کافر، مدرسه شهید پیروز بهپهان را هدف قرار داد که در ایسن فاجعه ۶۹ دانش‌اموز بی‌گناه و چهار معلم و یک خدمتگزار مدرسه مظلومانه به شهادت رسیدند. شهدای معلم مدرسه آقایان محمدهاجر خلفیان، منصور آموزش، نجفعلی ویسیان و عبدالرسول نژادصادقی و شهید خدمتگزار آقای عبدالرسول صدقی بود.

شهدای تور

بالغ بر ۱۵۸ شهید معلم داریم که در حوادث تروریستی به شهادت رسیده و جزو هفده هزار شهید

لبش نیتباد، پدر شهید خاطرنشان می‌نماید: انکار فرزندانم همیشه کنار من است و یک لحظه هم از بی‌بضاعت بودنم را با هزینه شخصی به زیارت می‌رم. فردی ولایتمدار و گوش به فرمان رهبری بود و همیشه می‌گفت ما باید مواضع‌مان را به‌وسیله سخنان رهبری مشخص کنیم.

در ۲۶ آبان ۱۳۹۴ راهی سوریه شد و پس از دو هفته در حلب با اصابت موشک کورنت در غروب اربعین سیدالشهدا(ع) مصادف با ۱۰ آذر ۱۳۹۶ به شهادت رسید.

شهید مجید عسگری جمکرانی

شهید دفاع حرم مجید عسگری جمکرانی، معلم قبی با ۲۳ سال سابقه است. سال هشتم خارج طلبگی را به‌صورت افتخاری و در سال ۱۳۸۸ بازنشسته شد.

نوجوان بود و سن کمی داشت اما فعالانه شرکت می‌کرد. در دوران دبیرستان به دلیل استعداد و هوش والا‌یی که داشت، وارد رشته ریاضی و فیزیک شد اما باز هم بیشترین وقت خود را صرف دروس حوزوی و مسجد و پایگاه بسیج می‌کرد.

عماد پس از اخذ دیپلم تصمیم جدی خود را برای ورود به حوزه علمیه گرفت و علی‌رغم اصرار و تأکید معلمین و نوجوانان می‌داشتند و می‌باشند و به آینده درخشان او امید داشتند مبنی بر اینکه در امتحان کشور شرکت کند و به دانشگاه برود، اما او حوزه علمیه را انتخاب کرد برای اینکه هدفی دیگر از زندگی در این دنیای فانی داشت. او ابتدا در حوزه علمیه ایت الله مجتهدی تهران ثبت‌نام کرد و جهاد علمی خود را در آنجا شروع نمود. شروع جنگ تحمیلی و اعزام برخی طلاب به منطقه نبرد برای فعالیت‌های تبلیغی، او نیز خود را برای حضور در صحنه‌های نبرد و جهاد علمی آماده ساخت. عماد به طور



عماد در بین خانواده نیز جایگاه رفیعی داشت و مورد توجه و علاقه همگان بود. از برجسته‌ترین ویژگی‌های وی، توکل و عشق شدید به خداوند بود که در سایه همین توکل و عشق نیز به آرامش معینی دست یافته بود که از نگاهش و لحن کلامش می‌شد به عبق این آرامش و اطمینان و سکینه آگاهی یافت. گرایش همه برای رضای خدا بود و هیچگاه از کسی انتظار تشکر نداشت. به خاطر خدا می‌بخشید و به خاطر خدا نیز عذرخواهی می‌کرد و به دیگران کمک می‌نمود.

یادی از روحانی شهید عماد چوبکی (کاظمینی)

رزمنده عراقی

سعید رضایی

مدرسه که بسیار او را دوست می‌داشتند و به آینده درخشان او امید داشتند مبنی بر اینکه در امتحان کشور شرکت کند و به دانشگاه برود، اما او حوزه علمیه را انتخاب کرد برای اینکه هدفی دیگر از زندگی در این دنیای فانی داشت. او ابتدا در حوزه علمیه ایت الله مجتهدی تهران ثبت‌نام کرد و جهاد علمی خود را در آنجا شروع نمود. شروع جنگ تحمیلی و اعزام برخی طلاب به منطقه نبرد برای فعالیت‌های تبلیغی، او نیز خود را برای حضور در صحنه‌های نبرد و جهاد علمی آماده ساخت. عماد به طور